



میو میو

● عباس عرفانی مهر
● تصویرگر: کیانا میرزائی

سال قبل توی کلاس، بچه‌ها نقاشی می‌کشیدند. یکهو از زیرِ میز صدا آمد: «میو میو...» صدای یک گربه‌ی ناراحت بود. بچه‌ها ترسیدند. بدودو پشت خانم معلم قایم شدند. خانم معلم یواشکی زیر میز را نگاه کرد. گربه نبود، یک کتاب قصه بود. طفلکی زیر پایه‌ی میز آخر گیر کرده بود. خانم معلم کتاب را برداشت. آن را باز کرد. کتاب گفت: «خوب شد من را باز کردید. داشتم از تنهایی می‌پوسیدم.» خانم معلم گفت: «مگر کتاب‌ها حرف می‌زنند؟» کتاب گفت: «نه! فقط من یکی حرف می‌زنم!» خانم معلم گفت: «بچه‌ها ترسیدند! چرا میومیو کردی؟» کتاب گفت: «چون اسم من میومیو است. اگر کتاب را باز نمی‌کردید، نمی‌توانستم حرف بزنم. میومیو کردم تا من را پیدا کنید.» بعد قصه‌اش را برای همه تعریف کرد.

